

## وظایف دادرس را در امور مدنی در فرانسه

### ۱- منشاء و جنبه تاسیسی دادرس

در فرانسه، دادرس جنبه تاسیسی خود را از تاریخ گرفته است. در واقع وکلای مدافع کتبی و وکلای مدافع شفاهی پادشاه<sup>۲</sup>، یکی پس از دیگری، از سده سیزدهم بيمد پدیدار شدند.

در آنموقع دو دسته از وکلا در برابر دادگاهها، از منافع اصحاب دعوی دفاع میکردند: وکلای ترافع کتبی که نمایندگی اصحاب دعوی را بعهده داشتند و قسمت کتبی مدافعه را انجام میدادند، وکلای ترافع زبانی که فقط از دعاوی بطور شفاهی در محضر دادرسان دفاع میکردند. پادشاه نیز برای دفاع از منافع خصوصی خود در دعاوی، مانند هر صاحب دعوائی یکنفر وکیل مدافع کتبی و یکنفر وکیل مدافع شفاهی انتخاب میکرد. این وکلا در ابتدا، وکلای مدافع کتبی یا وکلای مدافع شفاهی مخصوص پادشاه نامیده میشدند چون تنها در يك یا چند دعوی معین وکالت داشتند، آنان بزودی از یکسو متصدی کلیه امور سلطنت در دادگستری شدند و به وکلای مدافع کتبی یا شفاهی عمومی تبدیل گردیدند، از سوی دیگر چون روز بروز قدرت سلطنت به ضرر ملوک الطوائفی، محکمر میشد و توسعه مییافت، دفاع از منافع پادشاه نیز بویژه در پایان سده سیزدهم و در آغاز سده چهاردهم، بیش از پیش به منافع عمومی تشبیه میشد. مأموریت وکلای مدافع کتبی و وکلای مدافع شفاهی از صورت خصوصی بصورت عمومی درآمد که با اجرای حقوق و عرف و عادت و حفظ نظم عمومی، آسایش مردم را تضمین میکردند.

چون وظایف این وکلا در سده شانزدهم گسترش یافت، آنان داخل در ردیف دادرسان گردیدند و از وکلای مدافع شفاهی عادی جدا شدند و مأمور امور سلطنتی در دادگاهها گشتند، از طرف پادشاه منصوب میشدند و بنام پادشاه و نمایندگی از طرف او انجام وظیفه میکردند، باین ترتیب صاحبمنصبان دادرس<sup>۳</sup> بوجود آمدند، اما از جهات مختلف با دادرسان فرق داشتند، آنان در تالار دادگاه در جایگاه و نزد

1) J. Jegu

2) Procureurs du roi et avocats du roi.

3) Officiers du Ministre public.

هیئت دادگاه<sup>۴</sup>، محلی نداشتند بلکه با وکلای عادی در کف اطاق (پارکه) میماندند، از اینرو نام پارکه را آنروز نیز مانند امروز بدادسرا میدادند. آنان برای قرائت اسناد و بیانات شفاهی، آنموقع نیز مانند حالا ایستاده صحبت میکردند، بهمین جهت آنان را در مقابل هیئت دادگاه که دادرسان نشسته را تشکیل میدهند، دادرسان ایستاده مینامیدند.

اختیارات قضائی، پلیسی و اداری آنان تنها جنبه کیفی نداشت بلکه حمایت ضعفا و حفاظت اموال عمومی را نیز در بر میگرفت. دادرسان ایستاده در امور مدنی، بویژه احوال شخصی، صحت نکاح، صفار، قیمومت، قانونی نمودن اطفال طبیعی و فرزندخواندگی را بعهده داشتند.

مأموریت و فایده کار آنان مورد اختلاف نبود، بهمین جهت در دوره انقلاب نیز باقیماند. در نتیجه مجلس مؤسسان فرانسه، وکلای پادشاه را که برای تمام مدت عمر بوسیله نامبرده انتخاب میشدند، ابقاء نمود با وجود این آنها فقط اختیارات مدنی داشتند، نزد دادرسان آنزمان که انتخابی بودند اختیارات قضائی آنان نیز غالباً محدود یا محل اختلاف بود، مأموریت آنها عبارت از هدایت دادگاهها در جهت حفظ قانون و مصالح مردم بود. آنان تعقیب تغلفات، را بعهده نداشتند بلکه انجام آن به دادرسان انتخابی موسوم به *accusateur public* واگذار شده بود و برابر اعلامیه حقوق بشر و شهروندان که حاکمیت ملت را جانشین حاکمیت پادشاه میکرد، نماینده مردم بودند.

اصلاحات قضائی در دوره کنسولگری و امپراطوری که عموماً بموجب قانون اساسی سال هشتم در قانون ۲۰ آوریل ۱۸۱۰ انجام گرفت، پایه و اساس سازمان قضائی امروزی را بوجود آورد. فرانسه دارای دادگاههای نخستین و دادگاههای پژوهشی گردید. دادگاه تمیز<sup>۵</sup> که در دوره انقلاب تأسیس شده بود، باقی ماند. در هر يك از این دادگاهها، صاحبمنصبان دادرسرا، وکلای مدافع کتبی، وکلای مدافع شفاهی، معاونین اداری و همچنین دادرسان نشسته از مرکز انتخاب میشدند و در دادگاههای کیفی نیز مانند دادگاههای مدنی انجام وظیفه میکردند.

چنانکه دیدیم، تفکیک وظایف کیفی و اختیارات مدنی دادرسرا که در دوره انقلاب بسیار مورد توجه بود، بعداً ترك شد. بنظر میرسد، این شیوه میتواند مفهوم نظام سابق را که صاحبان دادرسرا را بیشتر تابع و نماینده مقامات مرکزی میکرد تا نماینده جامعه، دوباره زنده کند. بهمین جهت امروزه، باز هم میتوان آنان را برخلاف اصل تفکیک قوا مانند مأمورین قوه مجریه بحساب آورد.

چنانکه دیدیم، دادرسرا در واقع بیش از همه، حفظ منافع عمومی جامعه را در برابر دادگاهها بعهده دارد و بویژه در امور مدنی، حسن اجرای قوانین را تأمین میکند.

4) Les magistrats du siege.

5) Legilimation.

6) Le Tribunal de Cassation

## ۲- سازمان، ترکیب و مأموریت دادسرا

سازمان قضائی فرانسه، همانطور که امروزه دیده میشود، اصولاً بموجب تصویبنامه شماره ۱۲۷۳ - ۲۲ دسامبر ۱۹۵۸ تشکیل شد. بغیر از دیوانعالی کشور که در پاریس قرار دارد و وظیفه اصلی آن نظارت در اجرای قوانین و احکام قطعی دادگاهها میباشد، قلمرو فرانسه در داخل خاک اروپا و خارج از آن (مارتینیک، گاولوپ، رئیونیون، گویان) میان سی و چهار دادگاه استان<sup>۷</sup> تقسیم شده است که هر یک از آنها نیز در حوزه قضائی خود دو نوع دادگاههای نخستین دارند: دادگاههای شهرستان<sup>۸</sup> دادگاههای بخش<sup>۹</sup>.

دادسرای دیوانعالی کشور مرکب است از دادستان کل<sup>۱۰</sup>، یک نفر دادپار اول و دادپاران دادسرای استان نیز از دادستان استان، یک یا چند نفر دادپار و معاونین اداری تشکیل میشود، دادسرای شهرستان مرکب است از دادستان شهرستان<sup>۱۱</sup> دادستانهای معاون<sup>۱۲</sup>، معاونین اداری اول<sup>۱۳</sup> و معاونین.

تصویبنامه مذکور در فوق قبلاً تصریح میکرد که دادستان شهرستان می تواند در کلیه موارد، وظایف دادسرا را در دادگاههای بخش حوزه قضائی خود نیز انجام دهد، این تصویبنامه یک رویه نسبتاً قدیمی دیوانعالی کشور را توجیه میکند: وقتیکه نظم عمومی مورد توجه باشد، بدادستان شهرستان اجازه میدهد که امور مدنی را در محاکم صلح نیز بعهده بگیرد تصویبنامه ۱۰ ژوئیه ۱۹۷۰ آمد و منطقه عمل دادستان شهرستان را بهمه دادگاههای نخستین حوزه قضائی خود گسترش داد. از اینرو پس از آن، دادسرا میتواند در همه دادگاهها حتی دادگاه بازرگانی یا هیئت های حل اختلاف میان کارفرما و کارگر<sup>۱۴</sup> نیز که مراجع اختصاصی میباشد، مداخله کند که سابقاً در آنها حاضر نمیشد.

مأمورین دادسرا نیز مانند دادرسان نشسته تابع قانون استخدام قضات و قاعده منع اشتغال به بعضی مشاغل<sup>۱۵</sup> میباشد و وظایف آندو بهم شباهت کامل دارد. داوطلبان خدمات قضائی، بااستثنای آنانکه دوره کارآموزی را انجام داده اند و تعدادشان نسبتاً محدود است که بیشتر از طرف کانون وکلا می آیند، در مدرسه ملی قضائی<sup>۱۶</sup> یکدوره کارآموزی که از راه مسابقه بهمه مردان و زنان دارای گواهینامه لیسانس حقوق باز است، طی میکنند، پس از دادن امتحان از مدرسه فارغ التحصیل

7) Cours d'Appel.

8) Les tribunaux de Grande Instance.

9) Les tribunaux d'Instance.

10) Procureur general.

11) Proeureur de la Republique.

12) Procureur de la Republique adjoint.

13) Premiers substitus.

14) Le Conseil des prud, homme.

15) L'incompatibilité.

16) Ecole National de la Magistrature.

میشوند، آنکه گواهینامه کارآموزی قضائی دارند، با فرمان رئیس جمهوری بترتیب میتوانند بدون تمایز به سمت دادرسان نشسته یا ایستاده منصوب شوند. بهمین جهت انتصاب دادرسان دادسرا برخلاف دادرسان دادگاه، نیازی به کسب نظر شورای عالی قضائی ندارد.

یکنفر صاحبمنصب دادسرا طی خدمت میتواند بمشاغل نشسته منصوب شود و برعکس دادرسان نشسته نیز میتوانند به صاحبمنصبی دادسرا برسند. — چون دادرسان ایستاده و نشسته نزد یکدیگر کار میکنند و نیز میتوانند تغییر سمت دهند، میان آنان روح واحدی بوجود میآید که همان وحدت روح هیئت قضات است و عملاً در استقلال دادسرا تأثیر بزرگی دارد.

یکی از مشخصات صاحبمنصبان دادسرا غیر قابل تجزیه بودن آنهاست، دادسرا یک پیکر واحدی است باین معنی که هر یک از اعضاء آن نزد دادگاه، نماینده تمام دادسرا است و میتواند طی یک دادرسی متناوباً عوض شود، و به این ترتیب دادسرا یک هیئت واحدی را تشکیل میدهد که حافظ منافع جامعه میباشد، این امر بمدخله مأمورین دادسرا کمتر جنبه شخصی میدهد و در نتیجه آزادی بیشتری بآنان تفویض میکند.

صاحبمنصبان دادسرا بیشتر تابع سلسله مراتب اداری میباشند، آنان تحت هدایت و نظارت رؤسای خود و ریاست فائمه وزیر دادگستری انجام وظیفه میکنند. وزیر دادگستری به دادستانها و توسط آنان بهمه مأمورین دادسرا ریاست میکند. دادستان استان میتواند بهمه صاحبمنصبان دادسرای حوزه قضائی خود تعلیمات لازم را بدهد، و دادستان شهرستان نیز بتمام قضائی و اداری خود ریاست میکند. اما دادستان دیوانعالی کشور بدون اینکه در دعاوی موجود در دیوان عالی کشور به دادستانهای استان و شهرستان دستور دهد، میتواند ملاحظات و راهنماییهای خود را بآنان اعلام کند.

برخلاف دادرسان نشسته که تغییرپذیر<sup>۱۷</sup> نیستند، سلسله مراتب اداری موجب تغییر مقام مأمورین دادسراست. ولی این تغییرپذیر بودن، اختیارات آنان را نیز یکسوی واگذار نمیکند و این بسیار مهم است. گرچه وزیر دادگستری میتواند در دعاوی دستورات لازم را به دادستانها بدهد ولی نمیتواند بجای آنان در دادرسی شرکت کند. بهمین ترتیب دادستان استان نمیتواند وظایف اختصاصی دادستان شهرستان را انجام دهد، برعکس هر اقدام قضائی که مطابق قانون بوسیله یکی از صاحبمنصبان دادسرا و برخلاف دستور ما فوق انجام گیرد، کلیه آثار قضائی خود را تولید میکند. افزون برآن مأمورین دادسرا، در سلسله مراتب اداری، مکلف به اجرای دستورات ما فوق خود نمیباشند مگر اینکه دستور کتبی باشد. در جلسه دادرسی آنان در درخواستها و اظهار نظرهای شفاهی خود استقلال تام دارند، این امر بازمانده یک سنت قضائی میباشد که با ضربالمثل، «اگر قلم بنده است زبان آزاد میباشد»

ترجمه میشود. پس از اصلاحات قضائی ۲۲ دسامبر ۱۹۵۸ این آزادی بیان صاحب-منصبان دادسرا در قانون استخدام قضات نیز قید شد.

سرانجام، گرچه وزیر دادگستری در قبال مأمورین دادسرا، اختیارات انتظامی دارد، ولی نمیتواند آنها علیه آنان بمرحله اجرا بگذارد، مگر پس از کسب نظر کمیسیون انتظامی ۱۸ که تحت ریاست دادستان دیوانعالی کشور میباشد و اعضای آن اکثراً از صاحبمنصبان دادسرا تشکیل میشوند.

گرچه استقلال دادسرا بااستثنای آزادی بیان، در قبال مقامات مرکزی در قانون قید نشده است اما در امور مدنی واقعیتهای است که نتیجه آزادی ستن قضائی میباشد که بدادسرا شناخته شده است. اگر دوایر دادسرا گاهی نظر خود را با تفسیر بعضی از قوانین اعلام میدارند، این امر خلاف معمول نمیباشد، چه دولت بیانگر اراده حاکمیت ملی محسوب میشود، اگر همان دوایر نیز در بعضی داریسیها مداخله میکنند، این امر در زمینه کار آنهاست، که انجام آنها بعهده دارند، برعکس اگر آنها بخواهند عقیده خود را در یک دعوای مدنی توسط دادسرا تحمیل کنند، این امر کاملاً استثنائی میباشد.

سرانجام یادآوری میکنیم، دادسرا در قبال دادگاهها کاملاً مستقل است و دادگاهها نمیتوانند بآنها امر و نهی کنند. گرچه دادسرا از لحاظ سلسله مراتب تابع قوه مجریه است ولی نماینده آن نزد دادگاهها نمیباشد، و بطور کلی دادسرا نماینده منافع دولت یا منافع هیأت اجتماع نیست. وقتیکه دولت، استانداری، بخشداری، طرف دعوائی قرار میگیرند، آنها نیز مانند افراد عادی توسط وکیل خود در آن شرکت میکنند. بدیهی است دادسرا سخن گوی یک طبقه و یا یک دسته از شهروندان یا منافع آنان نمیباشد.

این امر کاملاً استثنائی است که صاحبمنصبان دادسرا بتوانند بعنوان نماینده دولت یا ادارات دولتی به دادگاه احضار شوند یا واسطه عمل آنها نزد دادگاهها گردند. همچنین در دعوای راجع به تابعیت که مربوط بحقوق عمومی است، دادسرا نماینده دولت نمیباشد و وقتی که اختلاف در صلاحیت (اداری یا مدنی) مطرح شود، و نیز وقتیکه دادسرا هزینههای تحصیلی را به نام رئیس مؤسسه تعلیمات عمومی مطالبه میکند، بعنوان نماینده ادارات در دادگاه نمیباشد و میتواند بصلاحیت دادگاه که بوسیله فرماندار باو ابلاغ میشود، ایراد کند.

مأموریت واقعی دادسرا، بعهده گرفتن منافع جامعه، قطع نظر از شکل سیاسی آن نمیباشد و صرفاً بمنظور دفاع و اجرای قانون صورت میگیرد و از منافع طرفین دعوی تجاوز میکند گرچه طرف دعوی دولت باشد. باین ترتیب دادسرا تا حدی حفظ نظم عمومی را که بیش از همه یک نظام قانونی است بعهده میگیرد، تعریف مفهوم نظم عمومی در امور مدنی دشوار است زیرا شامل تمام منافع جامعه میشود که آن نیز مانند خود جامعه برحسب زمان و مکان فرق میکند. اصولاً منشأ نظم عمومی در قانون

است و پاره‌ای قوانین، شهروندان را بنحو بسیار آمره به رعایت آن، مکلف می‌سازد. اما بیشتر اوقات قانون، مقرراتی را که مربوط بنظم عمومی باشد معین نمی‌کند و دادرس باید با توجه به ضمانت اجرای آنها و هدف تعقیب، نظم عمومی را تشخیص دهد. ممکن است نظم عمومی براساس اصول کلی برقرار باشد که تدوین نشده است، در حقوق خصوصی، اقداماتی که بنحوی از انجا به سازمان عمومی دولت، ادارات دولتی، تعادل اجتماعی یا اقتصادی کشور، سلامتی، آزادی، حیثیت شخص انسان لطمه میزند برخلاف نظم عمومی جامعه می‌باشد.

باین ترتیب صاحب‌منصبان دادسرا درپاره‌ای موارد میتوانند جنبه نظم عمومی مقررات را بمنظور تأمین اجرای آن، در دعاوی تشخیص دهند، همان‌طور آنان مکلفند هر عمل خلاف اصول کلی را که پایه نظم عمومی است مراقبت کنند و از انجام آن جلوگیری نمایند. فایده این امر برای مأمورین دادسرا، اینست که مأمور ساده اجرای دستورات مرکز نباشند، بلکه دادرسی باشند که دارای اختیارات قضائی مؤثر است و بقدر کافی استقلال دارد.

مأموریتی که باین ترتیب برای دادسرا تعیین شده است میتواند آنرا مثلا در اطراف درخواست طرفین بمدخله در دعاوی مربوط بمنافع عمومی، نظم اجتماعی یا اقتصادی وادار کند یا در دعاوی مربوط باشخاص عاجز (معاضدت قضائی، صغار، کبار محجور، فرزندخواندگی، نسب) مداخله نماید یا دادسرا مستقیماً در دعوی بطلان نکاح یا تعیین احوال شخصی، قرار دارد یا در دادرسیهایی که متقاضی آن طرف دعوائی ندارد (امور حسبی) اظهار نظر نماید.

### ۳- مداخله دادسرا در امور مدنی

دادسرا در امور مدنی گاهی مداخله اصلی وگاهی مداخله تبعی میکند، وقتیکه دادسرا بسمت خواهان و یا بسمت خوانده یکی از اصحاب دعوی باشد، مداخله اصلی میکند، مداخله اصلی يك مورد نسبتاً استثنائی است. بیشتر اوقات، دادسرا مداخله تبعی میکند، یعنی پس از اینکه میان طرفین دعوی تبادل لویح انجام گرفت، دادسرا مکلف است درباره ادعای آنان، اظهار نظر و درخواستهایی کند. در اینجا باید، بسبب همین تمایز سمت دادسرا، در وهله اول حدود دخالت آنرا در دعوی، سپس چگونگی آثار دخالت را بررسی کرد.

علمای حقوق با تفسیر ماده ۴۶ قانون ۲۰ آوریل ۱۸۱۰ در باره وسعت حق تعقیب دادسرا در مداخله اصلی باهم اختلاف دارند. چه این ماده در قسمت اول خود مقرر میدارد «در امور مدنی، دادسرا در مورد معین در قانون رأساً اقدام میکند» و بلافاصله می‌افزاید «دادسرا در اجرای قوانین، احکام دادگاهها، نظارت میکند، و این امر را در مواردیکه مربوط به نظم عمومی باشد، رأساً تعقیب میکند».

پاره‌ای از مؤلفین از تفسیر مضیق این ماده طرفداری میکنند، و در قسمت دوم چیزی جز، تشریح قسمت اول نمیبینند و سمد، حمت به دادسرا اجازه نمیدهند تا

در امور مدنی مداخله کند مگر در مواردیکه صریحاً بموجب قانون پیش‌بینی شود. دیگران برعکس، میگویند هر قسمت از آن ماده مورد مخصوص از تعقیب را به‌داسرا واگذار میکند، حتی در غیر موارد پیش‌بینی شده بموجب قسمت اول این ماده نیز، داسرا صلاحیت دارد، هر وقت که امری مربوط بنظم عمومی باشد آنرا تعقیب‌کند. بواسطه همین تفسیر موسع بود که شعبه مدنی دیوانعالی کشور، پس از تردیدهای مختلفی، در رأی مورچه ۱۷ دسامبر ۱۹۱۳ خود بیان میدارد، «هر وقت اموری مستقیماً و ذاتاً نظم عمومی را مختل سازد، بدون اینکه ضرری بکسی بزند» مداخله داسرا لازم است.

اما این اختلاف، قسمت بزرگی از فایده عملی خود را از دست میدهد، چه تصویب‌نامه ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۲ قواعد نوی در امور دادرسی مدنی وضع میکند و از این لحاظ نظر دیوانعالی کشور را قبول میکند، و در مواد ۶ و ۷ خود مقرر میدارد داسرا در موارد معین در قانون، «رأساً دخالت میکند» (ماده ۶). در غیر از این موارد، داسرا میتواند، برای دفاع از نظم عمومی، در اموری که مستقیماً و رأساً بآن لطمه وارد میکنند، مداخله کند (ماده ۷). مفاد این ماده از این هم وسیعتر بنظر میرسد، زیرا بدون اینکه توجهی بمنافع اشخاص بکنند، هر دو منشأ حق تعقیب داسرا را بعنوان مداخله اصلی بدون ابهام، قانون و نظم عمومی تصریح میکند. مواردی را که قانون صریحاً به داسرا اجازه میدهد تا رأساً اقدام کند میتوان به سه دسته تقسیم کرد:

— وقتیکه منظور عبارت از حمایت اشخاص عاجز باشد، مانند صغار (فراهم کردن تعاون تربیتی)<sup>۱۹</sup>، معرفی اطفال رها شده بی‌پرورشگاه، تفویض یا سلب ولایت ابویینی، تبدیل اداره قیمومت<sup>۲۰</sup> به قیمومت، ترتیب نگاهداری اطفال در طی دعوی طلاق یا تفریق ابدان، کبار محجور، (گذاشتن آنان در مؤسسات، تعیین قیم یا وصی)<sup>۲۱</sup> متظلمین بی‌بضاعت (نظارت در معاضدت قضائی و شکایت از تصمیمات اداره معاضدت قضائی)، غائبین مفقودالایر و غیره...

— وقتیکه منظور عبارت از حفظ و تأمین نظم عمومی باشد، مانند سجل احوال (تصحیح اسناد سجلی، اعلام تولد یا فوت)، فرزندخواندگی (حق پژوهش در تصمیمات) احوال شخصی (بطالان نکاح، اختلاف ناشی از تحریر اسناد سجلی در شناسائی اطفال نامشروع، شرکتها (انحلال بعلت جهت نامشروع یا برخلاف اخلاق حسنه) و غیره... — وقتیکه داسرا استثنائاً به سمت نماینده اداره اقدام میکند (اختلافات مربوط بتابعیت، اختلاف در صلاحیت، پرداخت هزینه‌های تحصیلی و غیره...)

چنانکه در بالا دیدیم، غیر از موارد پیش‌بینی‌شده در قانون، قلمرو نظم عمومی بسیار وسیع است، داسرا میتواند اعمالی را که خلاف نظم عمومی باشد تعقیب کند، مانند درخواست ابطال اسناد غیرقانونی، انتقال مشاغل قضائی، چون

19) Assistance éducative.

20) Administration legale.

21) Curatelle

مربوط به سندی است که برخلاف نظم عمومی تنظیم شده است یا تأمین اجرای قانون در مورد اجاره بمنظور سکونت، زیرا هدف قانون مداواکردن، بحران مسکن میباشد.

وقتیکه دادسرا مداخله تبعی میکند، مداخله آن در دادگاه استان و شهرستان بموجب مواد ۸ و ۹ و ۱۰ تصویبنامه ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۲ صورت میگیرد با استثنای دیوان کشور که در آن کلیه دعاوی، برای اظهار نظر و درخواست لازم به دادسرا فرستاده میشود. ماده ۸، پس از اینکه دعاوی مربوط به نسب، بطلان نکاح، نصب قیم برای سفار و کبار مجبور، تصفیه امور ورشکسته را ذکر میکند، موارد ابلاغ قانونی را پیشبینی میکند، سپس می افزاید «هر دعوائی که بموجب قانون، دادسرا مکلف به دخالت در آن است»، از این قبیل است بویژه تصحیح اسناد سجلی، غایب مفقودالثر، فرزندان خواندگی، ولایت ابوینی، اموال بلاصاحب ۲۲. خواهیم دید، بیشتر مواردی که در آن دادسرا میتواند مداخله اصلی کند، در میان موارد نامبرده میباشد. باید پاره‌ای از دعاوی مخصوص را نیز جزو آن دانست مانند طواری مربوط به جعل مدنی، رد دادرسان، اعاده دادرسی، و کلیه دادرسیهای ارفاقی ۲۳ (بآنها امور حسبی میگویند زیرا بدون خوانده میباشد) و رسیدگی بآنها مبنی بر حل اختلاف نمیشود، باید گفت که بنظر میرسد، ماده ۸ تصویبنامه ۲ ژوئیه ۱۹۷۲، موارد مداخله دادسرا را نسبت به وضع سابق محدودتر میکند. حالا دیگر پرونده‌های طلاق و تفریق ابدان و دعاوی که با استفاده از معاضدت قضائی، اقامه میشوند به دادسرا فرستاده نمیشوند.

ماده ۹ تصویبنامه مذکور در بالا تصریح میکند: «دادسرا میتواند پرونده‌های دیگر دعاوی را که مداخله در آنها را لازم میدانند، مطالعه کند. باین امر مداخله اختیاری میگویند. مفاد این ماده بسیار وسیع است و بصاحبمنصبان دادسرا اجازه میدهد که در دعاوی نامعین، نیز در دادگاه اظهار نظر نمایند و از این حیث بآنان آزادی کامل میدهد. اختیاری که باین ترتیب قانونگذار به دادسرا میدهد در حقیقت پاره‌ای از موارد ابلاغ قانونی را که قبلاً وجود داشت بموجب تصویبنامه ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۲ الغاء میکند، بویژه اموری که مربوط بنظم عمومی، دولت، خالصجات دولتی ۲۴، مؤسسات عمومی باشد، چه آنها عبارتست از دعاوی که داخل در قلمرو مأموریت عمومی دادسرا میباشد و نباید از نظر آن مخفی بماند.

سرانجام وقتیکه دادگاهها در طی دعوائی، کسب نظر دادسرا را لازم بدانند، ماده ۱۰ موارد ابلاغ قضائی یعنی ابلاغ بموجب دستور دادگاه را پیشبینی میکند. درباره چگونگی، آثار دعوی، مداخله دادسرا، ترتیب دادرسی، جلسه دادرسی، سرانجام حکم و نتایج آنرا یکی پس از دیگری بررسی میکنیم. دادسرا در مداخله اصلی برای اقامه دعوی یا دفاع در مقابل دعوی مانند مدعی معمولی اقدام میکند

22) Sucession vacante.

23) Les procédures sur requête.

24) Le domaine.



بهمین جهت، نامبرده وکیل مدافع تعیین نمیکند و اعمال دعوی را خود انجام میدهد. احضاریه‌ها و درخواستها را می‌نویسد و ابلاغ میکند در تحقیقات و مواقع اظهار نظر کارشناس حاضر میشود و از اقدامات دادگاه پیروی میکند. در هیچ موردی نمیتواند غیبت کند. وقتیکه دادسرا مداخله تبعی میکند، وظیفه او برعکس، مبادرت به تبادل لوایح و نوشتن درخواستهای آن میباشد. مواد ۷۸ و ۷۹ تصویبنامه ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۲ تصریح میکند که لوایح بدستور دادرس و در موعد معین بدادسرا ابلاغ میشود، تا در صدور حکم تأخیری نکنند. این تبادل لوایح ممکن است عملاً بوسیله دادرس مأمور تحقیقات ۲۵ و درغیاب او بوسیله رئیس دادگاه در اولین جلسه بعمل آید. در امور حسبی چنانکه بیان کردیم، تبادل لوایح اجباری است، پس از آنکه درخواست از دفتر تقدیم رئیس دادگاه شد، بدستور او برای اظهار نظر به صاحبمنصبان دادسرا فرستاده میشود.

اظهار نظرهای دادرس، بیشتر اوقات بسیار مختصرند و بدرج فرمول‌هایی مانند «نظر باینکه مخالف نیست» یا «نظر باینکه با توجه به رأی دادگاه و یا «نظر باینکه برخلاف» با ذکر خلاصه دلایل اعتراض بر روی پرونده دادگاه یا درخواست منجر میشود. اما اگر دادرس لازم بداند میتواند درخواستهای خود را نیز توضیح دهد. دادرس در مداخله اصلی، مکلف است مانند یکی از طرفین دعوی در جلسه دادرسی حاضر شود. دادرس برای اینکه درخواستهای خود را کم و بیش توضیح دهد اگر مدعی باشد اول و اگر مدعی علیه باشد در آخر بطور مختصر صحبت میکند. اگر دادرس مداخله تبعی کند، حضور نامبرده در جلسه اختیاری است مگر در مواردیکه دخالت دادرس بموجب قانون اجباری باشد. مانند امور حسبی که رسیدگی بآن در اتاق مشاوره انجام میگردد. صاحبمنصبان دادسرا در جلسات حاضر نمیشوند مگر اینکه دعوائی نظر آنان را جلب کند و یا قصد داشته باشند در پایان دادرسی درخواست کتبی تسلیم کنند یا شفاهاً تقاضائی بنمایند. در آنصورت پس از طرفین اظهار نظر میکنند و از سوی دیگر آنان میتوانند برای مطالعه پرونده و مدارک اصحاب دعوی مهلت لازم بخواهند تا نظر خود را در جلسه آتی اعلام دارند. پس از استماع اظهارات دادرس طرفین دیگر نمیتوانند صحبت کنند و تنها میتوانند در مقابل درخواست آن، یادداشتی تسلیم کنند. دادرس در مداخله تبعی نمیتواند در خارج از درخواست طرفین تقاضای صدور حکم کند مگر بسبب نظم عمومی. در واقع دادگاه نیز در اتخاذ تصمیمات خود به درخواستهای طرفین محدود است. در عمل بجز دیوانعالی کشور و شعبه اول دادگاه استان و دادگاه شهرستان پاریس، دادرس فقط در موارد نسبتاً استثنائی درخواستهای خود را مفصلاً توضیح میدهد. درخواست شفاهی در دیوانعالی کشور بسیار متداول میباشد. اینها نوعی بیانات شفاهی میباشد که در عین حال با شکایت شفاهی و حکم فرق دارند. همانطور که مدافعات وکیل محدود بمنافع موکل خود میباشد، تصمیم دادرس نیز باید بقدر ممکن مختصر و موجز باشد. دادسرا میتواند دعوی را از لحاظ

منافع عمومی بررسی کند و باین ترتیب از منافع طرفین تجاوز نماید. دادسرا میتواند بدون اشکال و با استقلال کامل فکر، موضوع و حکم دعوی را عمیقاً بررسی کند و دلایل طرفین را در قبال قانون، رویه قضائی و عقیده علمای حقوق ارزیابی نماید، ابتکار عقیده را بدست بگیرد یا نظری را که بفکرش درست میرسد، در خاتمه پیشنهاد کند. این امر، در ابتدا عبارت از یک کار تحلیلی است و سپس یک کار ترکیبی میگردد که میتواند با آزادی کامل انجام گیرد و حدود دعوی را بنحو قابل توجهی توسعه دهد. درخواستهای دادسرا، در دیوانعالی کشور سهم قابل توجهی در بردارد که غالباً منشأ ایجاد گرایش‌های نو رویه قضائی است مثلاً وقتیکه دادسرا میخواهد مسئولیت دوایر قضائی را مطابق حقوق عمومی ارزیابی کند، یا استفاده از اقدامات معموله نظری دهد، یا اینکه استفاده از حق نفقه که اخیراً به موجب قانون به اطفال ناشی از زنان محسن و محسنه یا ناشی از زنا با محارم ۲۶ پیش‌بینی شده است، با اطفال طبیعی ساده نیز سرایت دهد.

پس از ختم دادرسی، دادسرا در مشاوره شرکت نمیکند. دادگاه در صورت اقتضا باید حضور آنرا در جلسه دادرسی در تصمیم خود ذکر کند اما با توجه بمقاد مواد ۱۰۱ و ۱۰۵ و تصویبنامه ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۳ تصور نمیرود که عدم حضور نامبرده بتواند موجب بطلان حکم شود. دادسرا خواه مداخله اصلی یا مداخله تبعی کند، از این لحاظ، تصمیم صادره ارزش خاصی ندارد و اصول مقرر در ماده ۱۳۵۱ قانون مدنی را نقض نمیکند، این ماده بویژه اعلام میدارد: اعتبار قضیه محکوم بهاء نمی‌تواند بکسی جز طرفین دعوی نفع یا ضرری برساند.

بنابراین، مداخله دادسرا بهیچوجه اماره قانونی بر صحت احکام دادگاه نمیباشد و اگر بیعضی از تصمیمات دادگاه همه میتوانند اعتراض کنند، به علت طبع آنها میباشد (احکام راجع باحوال شخصی، طلاق و تفریق ابدان یا احکام کاشف حق، وقتیکه اقامه دعوی فقط بشخص واحدی اختصاص دارد مانند نفی ولد) یا برای اینکه قانون آنرا صراحتاً پیش‌بینی میکند (مثلاً درباره تابعیت ماده ۱۳۶ مجموعه قوانین تابعیت فرانسه) و نه از این لحاظ که دادسرا در جلسه دادرسی مداخله کرده است. این را نیز باید گفت وقتیکه دادسرا در مداخله اصلی محکوم میشود، وضع ممتازی بآن قائل میشوند و نتیجتاً نامبرده را بچران خسارت محکوم نمیکند. هزینه‌های دادسرا بعهده دولت میباشد، در صورتیکه طرفی که حکم بنفع او صادر شده است، باید هزینه دادرسی را بپردازد. سرانجام وقتیکه دادسرا مداخله اصلی میکند و حکم بنفع آن صادر میشود باید با اجرای آن مبادرت کند. در مداخله اصلی، راه شکایت از احکام مانند هر صاحب حقی بدادسرا باز است مگر در مورد واخواهی از احکام غیابی، زیرا احکام دادگاه همیشه نسبت به دادسرا حضوری محسوب میشود. چون در مداخله تبعی، دادسرا فقط در دعوی اظهار عقیده میکند، حکم دادگاه نسبت بطرفین خصوصی دعوی صادر میشود، میتوان گفت که هرگونه راه شکایت از احکام،

به دادسرا بسته است با وصف این، رویه قضائی به دادسرا اجازه میدهد تا از احکام ساده در دعاوی که مربوط به نظم عمومی باشد و احکام صادره در کلیه دعاوی که دادسرا مداخله اصلی میکند، شکایت نماید. این قاعده را اخیراً دادگاه لیون پذیرفته است، پژوهش دادستان شهرستان را از حکمی که مقررات مربوط به انتقال حرفه قضائی ۲۷ را رعایت نکرده است، قابل قبول اعلام داشته است دادسرا برخلاف طرفین خصوصی دعوی، میتواند حتی از احکامی که مطابق میل و درخواست آن صادر شده است نیز پژوهش بخواهد. چنین استثنائی جنبه متمازه، منافی که بمعده دادسرا واگذار شده است نشان میدهد.

اینها بودند موارد اساسی وظایف دادسرا را در امور مدنی که بیان شد. موقعی که مفهوم نظم عمومی میخواهد توسعه یابد، مأموریت دادسرا نیز توسعه مییابد و کارائی آن دور از مسامحه میباشد. صاحبمنصبان دادسرا در عمل تقریباً با استقلال کامل، دعاوی خود را اقامه میکنند و در بیشتر اوقات نیز نزد دادرسان نشسته بیانات بسیار مفصلی ایراد میکنند. وظیفه دادسرا تنها تشریح آنها مطابق تفسیر قانون یا نحوه اجرای آن نمیباشد، بلکه نتایج تصمیمات احتمالی خود را در قبال منافع عمومی از منافع خصوصی دور نگه میدارد و همینطور بمنظور رعایت نیازمندیهای جامعه بنحو فعالی در تحول حقوق شرکت میکند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی